

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان و مستی

دوره دهم، شماره، منقسم

نام جزوه: انسان و هستی
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

انسان و هستی.....	۵
کیفیت هستی گرایی انسان.....	۶
ادیان الهی و دعوت به هستی برتر.....	۱۷
هستی انسان.....	۲۱
هدف زندگی.....	۳۵
دیدن رشته بین دو هستی.....	۴۳
هستی پنداری.....	۶۰

دوره دهم، شماره هفتم / ۵

انسان و هستی

مفهوم هستی همراه با ظهور، واقعیت و حقیقت است، چنانکه نیستی مفهومی در مقابل آن می‌باشد. منظور از طرح مسأله انسان و هستی بحثی فلسفی نیست. هرچند بدون ارتباط نمی‌تواند باشد. مقصود این است که از گرایش انسان به هستی و حیات اخلاقی آن مطالبی را بنگاریم و اشاره‌ای به این مسأله داشته باشیم، که هدف زندگی و هدف ذاتی انسان درگرو شناخت درست از هستی و پرورش صحیح هستی‌گرایی انسان است.

برای تبیین مسائل فوق لازم است، اشاره‌ای به کیفیت هستی‌گرایی انسان و گریز او از نقض و نیستی داشته باشیم و ملاحظه کنیم که چگونه آدمی

گاهی بدون توجه و آگاهی از روی بغض و لجاجت بر اموری که دارای هستی فرضی و پنداری است تکیه کرده و در بعد اندیشه و عمل از آن الهام می‌گیرد.

کیفیت هستی‌گرایی انسان

انسان هرچند دارای شک بسیار در امور واقعی باشد، در این مطلب شک ندارد، بلکه علم دارد به این‌که واقعیت و حقیقت همراه با هستی است و نیستی هیچ واقعیت ندارد و غرایز و خواسته‌های فطری در شعاع هستی‌های خاص واقعاً ارضاء می‌شوند و آنچه واقعیت ندارد و یا واقعیت و وجودی فرضی، پنداری و توهمی دارد، پوچ و باطل است و امور پوچ و باطل صلاحیت پاسخگویی خواسته‌های غریزی و فطری را

دوره دهم، شماره هفتم / ۷

ندارد. باوجود چنین علمی که شک به آن راه ندارد، بیان می‌داریم که بدیهی‌ترین و جامع‌ترین امر واقعی در انسان که آدمیان آن را به اتفاق مورد قبول قرار داده‌اند، اصل گرایش به هستی و گریز از نیستی می‌باشد؛ و بر اساس همین اصل همگان در پی بدست آوردن آنچه هست، می‌باشند کمال و دارایی را در هستی‌ها جستجو می‌کنند. البته اختلاف انسان‌ها در این است که کدام هستی هدف ذاتی باید قرار گیرد و چه هستی‌هایی باید ابزار و وسیله باشد. برخی در هدف ذاتی به موجودی روی می‌آورند و به او صفاتی می‌دهند که فقط پنداری و ذهنی است و با نسبت دادن چنین صفاتی، واقعیت کاذب به آن موجود می‌دهند؛ و این سبب می‌شود که انسان به

پرسش موجودی پنداری که واقعیتی در عالم خارج ندارد، قیام کند؛ و بقیه هستی‌ها را ابزار وصول به آن قرار دهد.

آنانی که بت یا طبیعت یا پدیده‌ای طبیعی را می‌پرستیدند، ابتدا به آن‌ها صفات اله و معبود می‌دادند. آن‌ها را مدبّر، رازق، شفاء دهنده و... می‌دانستند و آن چنان به معبود حقیقی باید تقرّب جست به آن‌ها تقرّب جسته و برای رضایتشان اعمالی (چون قربانی کردن) را انجام می‌دادند. در صورتی که بت و یا پدیده طبیعی از چنین وجود و صفاتی محروم است. بت‌ها و طبیعت، موجودات عاجز و ناداری هستند که هرگز مدبّر، رازق، شافی و... نخواهند بود. طبیعت موجودات در عالم واقع و

دوره دهم، شماره هفتم / ۹

خارج خالی از این وجود و اوصاف است. بنابراین عبادت‌کننده بت و طبیعت موجودی پنداری را می‌پرستد که واقعیتهای خارج از وهم و پندار ندارد. مکاتب مادی‌گرا (مانند مارکسیسم، سرمایه‌داری، فرویدیسم و...) قائم به امور و همی و پنداری هستند، اموری که ظهور واقعیت ندارند. مارکسیسم اصل ماده را منشأ همه کمال‌ها قرار می‌دهد. باینکه اصل ماده از چنین مرتبه وجودی تهی است. او نادارتر از آن است که دارای صفت مطلق، فیاض، عالم، قادر و... باشد ماده‌ای که از چنین صفاتی برخوردار باشد، فقط در پندار آدمی می‌تواند وجودی داشته باشد. آزادی مطلق در ثروت جویی در سرمایه‌داری و آزادی مطلق در غریزه جنسی، در مکتب فروید عاجزتر از آن است

که درمان‌کننده خواسته‌های نامتناهی انسان باشد و عقده‌های روانی و مشکلات روحی بشر را پاسخ‌گویند. شخص مارکسیست، سرمایه‌دار و فرویدیست در جستجوی ظهوری بیشتر و رسیدن به هستی برتر است و می‌خواهد در شعاع همان ظهور برتر به خواسته‌های درونی‌اش پاسخ گوید. لکن توجه و آگاهی صحیح ندارد که نیستی را به جای هستی، پندار را به جای واقعیت، نقص را به جای کمال... نشانده است.

روی آوردن به هستی‌پنداری و وهمی، سبب تفسیر وهمی از هستی جهان و انسان می‌شود؛ و باعث می‌گردد که محور زندگی و حرکت‌های آدمی در زندگی بر مسائل پنداری متکی باشد. چنانکه در

دوره دهم، شماره هفتم / ۱۱

مکاتب مادی و زندگی دنیاگرایان ملاحظه می شود. شخص دنیاگرا تمام نیرو و ابزار موجود را به کار می گیرد تا به آرامش و راحتی روحی و خواسته های خود برسد، در صورتی که دنیا او را به حداقل خواسته اش (که ثروت اندوزی بیشتر باشد) نرسانده است، با این که بهترین دوره عمرش (جوانی) را قربانی دنیا کرده است و می خواهد نفسی راحت بکشد که رنجهای پیری او را گرفتار می کند. بنابراین شخص دنیاگرا آرامش، راحتی، قانع شدن نفس، رسیدن به مطلق پنداری را جستجو می کند، ولی او ناآگاهانه این پندار را به جای واقع نشانده، چنانکه دنیای فرضی و پنداری را به جا دنیای واقعی قرار داده است. دنیای واقعی، دنیای فانی، رنج، تلاش و

زحمت است، جایگاه امن و اطمینان نیست، محل بقا نیست، زایل می‌شود، پیر می‌کند، نیروها و توان‌ها را می‌گیرد و... ولی دنیای شخص دنیاگرا محیط امن، آرامش، بقا و جوانی (دائمی) و... است. چنین دنیایی آفریده نشده، لکن در ذهن آدمی وجودی پنداری و فرضی دارد؛ و دنیاگرا نگاه واقعی به آن می‌کند. این گونه هستی‌گرایی مطابقتی با واقعیت موجود در انسان ندارد. واقعیت این است که آدمی برآوردن خواسته‌هایش را در رجوع به هستی‌های واقعی طلب می‌کند؛ و این مطلب در بعد احساس‌گرایی انسان کاملاً روشن است. در هنگام تشنگی در پی آب واقعی است؛ تصویر آب هرچند هم بی‌نهایت باشد یک وجود فرضی و پنداری است و رفع تشنگی

دوره دهم، شماره هفتم / ۱۳

نمی‌کند چه بسا بر تشنگی شخص بیفزاید و همچنین در دیگر خواسته‌های حسی و مادّی، وجود فرضی و ذهنی توان برآوردن آن‌ها را ندارد.

و اما این مطلب در بعد عقل‌گرایی و جنبه‌های معنوی احیاناً واضح نیست. انسان مطلق‌گرایی، سعادت، آرامش روانی، کمال برتر و... را به جهت عدم آگاهی و یا لجاجت چه بسا در وجودهای فرضی و پنداری جستجو می‌کند و آن را پایه و اساس چگونه زیستن قرار می‌دهد. به سیاست، حکومت، ثروت علم، هنر، دنیا و... صفت مطلق می‌دهد و وصل به آن‌ها را سعادت و کمال برتر می‌داند و آرامش روانی را از آن‌ها انتظار دارد با این‌که مطلق بودن آن‌ها وجودی پنداری است؛ و در چنین صورتی

با رسیدن به آنها نه تنها خواسته روحی و معنوی اش برآورده نشده، بلکه به جهت فروافتادن بیشتر در دنیا هوس از مطلق، سعادت، آرامش روانی، کمال برتر و از حقیقت هستی فاصله گرفته است؛ و فاصله گرفتن از حقیقت هستی همراه با نقص وجودی و تنزل در مراتب پایین از هستی است که به تعبیر قرآن «ثم رددناه اسفل سافلین»^۱ می‌باشد.

هر انسانی به وضوح در خود می‌یابد که پاسخ گوی خواسته و نیازش باید غیر خودش باشد، آن‌گیری که واقعی و حقیقی است و فرض و پندار نیست. به عبارت دیگر این غیر باید در خارج وجودی داشته باشد تا برای برآوردن نیاز خویش به سمت آن

دوره دهم، شماره هفتم / ۱۵

وجود برود. آن وجود باید سنخیتی با اصل خواسته‌اش داشته باشد. فردی که در تابستان در پی خنک شدن بدنش است، آتش نمی‌افروزد و بخاری را روشن نمی‌کند؛ زیرا آتش و بخاری و گرم‌کن، سنخیتی با خواسته انسانی که در پی خنک شدن است، ندارد، او باید از کولر و وسایل سردکن استفاده کند؛ و نیز کسی که در پی کمال انسانی، سعادت ابدی و همیشگی و لذت دائمی و فناپذیر است باید به غیری روی آورد که دارای وجود واقعی باشد و دیگر این‌که سنخیتی با خواسته‌های وجود در مرتبه انسانی داشته باشد؛ و آن وجودی است که توانایی فیض و بخشندگی سعادت جاوید و هستی برتر و

لذت‌های همیشگی و... را داشته باشد؛ و در هستی ادراکی توحیدی، آن غیر، وجود خداست.

هستی، طبیعت و آنچه به طبیعت تعلق دارد و امور اعتباری آن و نیز همه موجوداتی که از فقر و نیاز ذاتی برخوردار هستند، فیاض نیستند، بخشنده کمال و هستی برتر نمی‌باشند و در هستی ادراکی توحیدی این گونه هستی‌ها وابستگی ذاتی به خدای متعال دارند. به همین جهت این هستی‌ها را بی‌نیاز مستقل و فیاض دانستن، پنداری بیش نیست، موجود نیازمند را به جای بی‌نیاز و ضعیف را به جای قادر و توانا و... قرار دادن، نیستی را هستی پنداشتن است؛ و خواسته‌ها و نیازهای انسانی را از نیستی طلبیدن، جز نیستی و پوچی ثمره‌ای نخواهد داشت.

دوره دهم، شماره هفتم / ۱۷

ادیان الهی و دعوت به هستی برتر

ادیان الهی به خصوص اسلام برای رهایی انسان از گرایش و وابستگی به آنچه نیست، او را دعوت به «الله» کرده و برای رسیدن به هستی برتر و سعادت ابدی توصیه و سفارش به وابستگی ارادی به خداوند می‌کند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي

إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^۱

و ما پیش از تو رسولی را نفرستادیم جز

اینکه به او وحی کردیم به این که معبودی جز من

وجود ندارد پس مرا بندگی کنید (وابستگی محض

ارادی به من داشته باشید).»

انسان در هستی‌گرایی برای خود جویای هستی خالص، مطلق، بی‌نیاز و... است؛ و آن حقیقت هستی خداوند متعال است؛ و هستی‌های دیگر طریق و وسیله وصول و یافتن اوست.

راه و وسیله هرگز اله و معبود واقع نمی‌شود مگر در ذهن و به صورت خیال و پندار.

پرستش اله و معبودی که وجودی پنداری دارد نفع و سودی برای نفس ندارد زیرا نیستی، آفریننده، بخشنده و کمال‌دهنده نیست. فقط نفس در مرتبه انسانی‌اش به جهت انجام اعمال منفی ضرر و خسران می‌بیند. گذری بر زندگی بت پرستان عصر جاهلیت و اقتصاد و سیاست پرستان عصر حاضر دلیلی تجربی بر ادعای یادشده است. زندگی در دنیای اقتصاد و

دوره دهم، شماره هفتم / ۱۹

سیاست آن‌چنان آمیخته بر پرستش معبودهای تخیلی شده که آدمیان باور کرده‌اند که تنها راه خوشبختی در وجود اقتصاد و سیاست است؛ و حلّ مشکلات فرهنگی، تربیتی، روحی، اجتماعی و... جز با قدرت اقتصادی و سیاسی امکان ندارد؛ و این باور سبب شده که برای رسیدن به این معبود و قدرت تخیلی به هر وسیله ممکن چنگ بزنند و اصول انسانی و اخلاق دینی را (که باوری مطابق با هستی‌گرایی موجود در ذات انسان، به وجود می‌آورد) به ضعف بکشانند و آن را از فرهنگ بشری حذف کنند؛ و امروز شاهدیم که اقتصاد و سیاست که وجود فرضی و پنداری خدا و معبود را با خود دارد، چگونه جوامع بشری را ناامن ساخته است؛ و هرروز بیش از روز

دیگر کینه و دشمنی و صفات رذیله و پست حیوانی را تشدید و بر آن تأکید می‌کند؛ و تا بشر هدف زندگی وجودی خویش را در شعاع هستی پنداری ملاحظه می‌کند. هرگز روی صلح و صفا را نخواهد دید و به‌طور قطع در حسرت برقراری عدالت اجتماعی به گور خواهد رفت.

هستی‌گرایی انسان در شعاع شناخت صحیح از هستی انسان و درک حقیقت هستی، جهت صحیح و مطلوب شایسته‌ای پیدا می‌کند و در مقام عمل با توجه به آن مطلوب شایسته شکوفا شده ظهور فعلی پیدا می‌کند. در اینجا برای فهم صحیح از هستی‌گرایی انسان به هستی انسان و حقیقت هستی اشاره می‌کنیم.

هستی انسان

ارزش واقعی هر موجودی نهفته در مرتبه هستی و صفات کمالش می‌باشد؛ زیرا خارج از مرز هستی ارزشی وجود ندارد، موجودات قبل از پدید آمدن از هر ارزشی که فرض شود ساقط هستند و بعد از به وجود آمدن، ارزش پیدا می‌کنند؛ و دلیل این مطلب وجدان آدمیان است، البته، قبل از آن که عقل به تحلیل و سنجش بنشیند و قبل و بعد از پیدایش را مقایسه کند و شکی نیست که هر موجودی از موقعیتی خاص در نظام آفرینش برخوردار است و نزدیک و دوری آن‌ها نسبت به مبدأ هستی «خداوند متعال» متفاوت است؛ و به جهت همین قاعده کلی است که موجودات در زیبایی، کمال، حب، فهم و درک دارای

تفاوت‌های چشمگیری هستند. هر موجودی که به حقیقت هستی «خدای متعال» نزدیک‌تر مرتبه وجودی اش قوی‌تر و لذا از زیبایی، کمال، فهم و حبّ بیشتری برخوردار است. در صورتی که موجود هر قدر بُعد و دوری بیشتری را دارا باشد، ناداری او بیشتر است. البته منظور قرب و بعد معنوی است که وابسته به کیفیت استحقاق، قابلیت و مرتبه خاص وجودی می‌باشد.

انسان در میان موجودات طبیعی از هستی برتری برخوردار است.

شاید بتوان گفت، جمله «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين»^۱ ظهوری واضح در این

دوره دهم، شماره هفتم / ۲۳

مطلب دارد. انسان پس از گذراندن مراحل آفرینش^۱ قابلیت پیدا کرد که از وجودی برخوردار شود که موجودات غیر او در طبیعت استحقاق آن را نداشتند. این وجود خلق دیگری بود، که به دنبالش «فتبارک الله احسن الخالقین» آمد.

یکی از حکما می نویسد:

اگر در انسان حقیقتی که او را از اجسام دیگر ممتاز کند وجود نمی‌داشت، هیچ فضیلتی بر سایر موجودات در طبیعت نمی‌داشت؛ زیرا کمالات مادی در معادن، نباتات و حیوانات ظهور آن‌ها بیشتر از ظهور در انسان است و بر فرض کمالات او در شئون

۱. سلاله از طین، نطفه، علق، مضغه، عظام، پوشش گوشتی و ایجاد خلق آخر سوره مؤمنون آیه ۱۴.

مادی کمتر از موجودات در طبیعت نباشد. تفاوت وی بر آن‌ها از جنس تفاوتی خواهد بود که بین انواع مختلف وجود دارد مانند تفاوت حیوان با جماد و گیاه با حیوان و یا تفاوت طلا با نقره و نقره با آهن و... در صورتی که تفاوت انسان بر سایر موجودات طبیعی از این قبیل تفاوت‌ها نیست، حقیقتی که در او ایجاد شده و او را ممتاز از غیر قرار داده است، در شرع از آن تعبیر به **روح** و در حکمت از آن به **نفس ناطقه** می‌کنند. بین این حقیقت و سایر پدیده‌های موجود در طبیعت تفاوتی ذاتی هست و اثری که به آن اختصاص دارد، دو نوع است:

دوره دهم، شماره هفتم / ۲۵

۱- علم به معقولات.

۲- عمل خیر ناشی از اراده عقلی که خالی از شائبه شهوت، غضب و... می باشد و درچنین صورتی بری انسان رضایت خدا و قرب به او میسر می شود.^۱ برتری وجودی انسان نهفته در مرتبه انسانی نفس اوست. مرتبه‌ای که از آن به **روح الهی** در نزد اهل شرع و دین و **نفس ناطقه** در نزد اهل حکمت تعبیر می شود. برخوردارى او از چنین مرتبه وجودی دو ویژگی را در او نهاده است. اول اینکه برخلاف سایر پدیده‌های طبیعت که صرفاً حرکتی مادّی و احیاناً حسّی (که خالی از شائبه مادّی نیست) دارند، دارای حرکتی علمی در شعاع عقل است؛ و زندگی را

۱. گوهر مراد، خلاصه‌ای از صفحه ۲۹ و ۳۰.

بر اساس تفکر عقلی تنظیم می‌کند و دوّم این‌که رفتارهای خوب او هرچند جنبه مادی و حسی داشته باشد از اراده‌ای عقلانی و احیاناً عرفانی ناشی می‌شود. ظهور فعلی این دو ویژگی نشانه رشد و کمال مرتبه انسانی است؛ و سبب برتری انسان در مرحله خلق و کمال می‌باشد.

انسان هرچند در مرحله آفرینش برتری وجودی بر حیوانات و دیگر موجودات طبیعت دارد، لکن برتری او در رفتار و صفات معلول ظهور فعلی آن دو خاصیت است.

هر مرتبه از رشد عقلی و عملی نشانه‌ای از ترقّی و کمال در مرتبه انسانی است، البته توجّه داشته باشیم که حرکت عقلی و عملی جدای از تکالیف و

دوره دهم، شماره هفتم / ۲۷

اوامر و نواهی دین نیست بلکه حرکت دینی را در متن خود دارد^۱ برتری انسان در مقام خلق و آفرینش دارای ارزشی وجودی است و اگر در مقام اخلاق، اندیشه و عمل توجهی به این ارزش وجودی نباشد، چه بسا انسان نه تنها از حیوان که از جماد پست تر شود و به بیان بلند قرآن در اسفل سافلین قرار گیرد. ظهور فعلی آن ارزش وجودی درگرو علم و عمل است که انسان را در جایگاه ملکوتیان می‌نشانند و از

۱. زیرا جایگاه اصلی دین در نفس عقل است، عقل حق بودن دین را درک می‌کند و مهر صحت بر آن می‌زند، عقل ارشاد به پیروی از دین و مسائل دینی می‌کند عقل نیاز فوری خود را به دین درک کرده و آن را مکمل حرکت خود قرار می‌دهد عقل با کشش و میل به حق راه صحیح عبودیت و وصول به خدای متعال را در اطاعت از دین خدا می‌جوید.

ظلمات خارج شده و در متن نور قرار می‌دهد که
(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ)^۱ همان نوری که بر پیامبر بزرگوار اسلام (صلی
الله علیه وآله وسلم) و به واسطه او بر همه مردم
نازل شده است (قد جاءكم من الله نور و کتاب
مبین)^۲ خلاصه این که انسان در مابین پدیده‌های
طبیعت از هستی برتر برخوردار است و در شعاع
عقل و دین موفق به ظهور فعلی این هستی برتر و
رشد و کمال آن می‌شود.

ابعاد وجودی انسان که منشأ افعال و صفات
گوناگون هستند، هرچند دارای ارزش وجودی هستند

۱. سوره بقره آیه ۲۷۵.

۲. سوره مائده آیه ۱۵.

دوره دهم، شماره هفتم / ۲۹

و لکن ارزش انسانی و برتری آن‌ها بر افعال و صفات حیوانی و جسمانی درگرو اطاعت و پیروی آن‌ها از بعد انسانی است. به عبارت دیگر شرط برتری بعد طبیعی انسان بر پدیده‌های موجود در طبیعت آن است که خواسته‌های آن با توجه به فطرت‌های انسانی ارضاء شود و حرکتی در جهت مقام انسانی داشته باشد. در غیر این صورت افعال در بعد طبیعی انسان یا ارزشی در سطح ارزش افعال مادی و حیوانی خواهد داشت و یا به لحاظ رابطه منفی با بعد انسانی و عدم توجه به دو ویژگی موجود در مرتبه هستی انسانی (معرفت عقلی و عمل صالح) همراه با ارزش منفی خواهند بود. خسران انسان معلول همین رابطه منفی ابعاد نازل وجودی، با بعد عالی

وجودی انسان است. انسانی که توانایی دارد با ظهور فعلی هستی برتر خویش، در شعاع آگاهی عقلانی و عمل صالح اشرف بر موجودات طبیعی و احیاناً فوق طبیعت شود، با ایجاد بیگانگی بین حقیقت انسانی و مراتب دیگر هستی‌اش در پست‌ترین منازل وجود (مادیّت) سقوط می‌کند.

انسان دارای وجودی است که از جهات گوناگون، اضداد^۱ را در خود جمع کرده است. انسان برتر آن‌کسی است که تراحم و نزاع بین این اضداد را حل کند و فروع از آن‌ها را نشناخته و مقدمه و وسیله در راه رشد و کمال و ظهور فعلی اصل قرار دهد.

۱. منظور از «اضداد» خواسته‌های غریزی، فطری، میل و گرایش‌های انسان در ابعاد مختلف در انسان است می‌باشد.

دوره دهم، شماره هفتم / ۳۱

بدون آنکه به سرکوبی غریزه و یا استعدادی به نحو مطلق اقدام کرده باشد.

و فقط انسانی توانایی رفع تزاحم بین این اضداد را دارد که آن‌ها را از تمام جهات به نحو بسیار عالی بشناسد و رابطه دقیق و صحیح را (در شعاع فهم درست از مسائل اخلاقی، فقهی، تربیتی و عقیدتی) با اضداد موجود داشته باشد؛ و یا این‌که تسلیم مکتبی شود که آگاهی و درک مطابق با واقع را از اضداد، تزاحم بین آن‌ها و رفع تزاحم (به نحو ایده آل) دارد.

تفاوتی که در هستی انسان بین مرتبه عالی و مرتبه نازل وجود دارد، این است که انسان در مرتبه عالی گرایش محض و خالص به هستی مطلق دارد و

او را می‌جوید و در این مرتبه اگر نظری به طبیعت داشته باشد نظر استکمالی و مقدّمی و ابزاری است. در این مرتبه صفات هستی را طلب می‌کند، در جستجوی کرامت، حکمت، عظمت، محبت و شرافت و... است در صورتی که در مرتبه نازل وجودی، گرایش محض به طبیعت دارد و قوای شهوانی و خواسته‌های مادی در این مرتبه گذاشته شده است؛ و در آن میل و کشش به شرع و دین وجود ندارد. رهایی و آزادی خواسته‌های غریزی را طالب است و آدمی تا زمانی که مقلوب و مقهور این مرتبه از هستی خویش است، علاقه به پذیرش دین و دین‌داری و عروج به سوی ملکوت را ندارد. انسان برتر، آن انسانی است که تضادّ بین گرایش و کشش به مطلق

دوره دهم، شماره هفتم / ۳۳

را با میل و گرایش به طبیعت حلّ کند. به صورتی که مرتبه نازل هستی وسیله به کمال رساندن مرتبه عالی هستی انسان شود؛ و از گرایش‌هایی که انسان در مرتبه عالی هستی خویش دارد گرایش به حقیقت هستی است، انسان در ذات وجود خویش هستی و وجودی را می‌جوید که وابسته به غیر نباشد، زیرا وابستگی، فقر، نقص، نیازمندی و محدودیت را به همراه دارد و حقیقت هستی منزّه از آن‌هاست. چنانکه در دعای صباح منقول از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در توصیف ذات خداوند متعال آمده است:

«و تَنْزَهُ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ؛ (خداوند) از

همجنس و شبیه بودن به مخلوقاتش منزّه و پاک

است».

انسان هرچند در مرتبه نازل وجودی، جمال، عشق، قدرت و علم را در هستی‌های مادی و ظاهری طلب می‌کند، لکن در مرتبه عالی هستی خویش آن‌ها را در هستی خالص و مطلق جستجو می‌کند. زیرا محدودیت و فناء جمال، حبّ، عشق، قدرت و علم و... را جز حسرتی برجا مانده و رنجی وارد شده بر نفس نمی‌بیند. به همین جهت با اتصال ارادی به خدای متعال به میل ذاتی وجودش - که گرایش به هستی خالص است - پاسخ مثبت می‌دهد. محو در جمال و حبّ خداوند می‌شود و آن‌چنان لذتی می‌برد که در وصف نیاید. از مضامین مناجات‌ها و دعا‌های حضرات معصومین (علیهم‌السلام) به نحوی می‌توان

دوره دهم، شماره هفتم / ۳۵

این مطلب را درک کرد که آنان چگونه غرق در جمال، حب و لذت خدای بزرگ بوده‌اند.

این با توجه به چنین شناختی از هستی انسان باید دید چه هدفی در زندگی مناسب شأن اوست؟ و چه چیز را در زندگی باید هدف اصلی و نهایی خویش قرار دهد، به نحوی که برگزیدن هدفی غیر آن مساوی با نفی حقیقت خود باشد؟.

هدف زندگی

گرایش ذاتی انسان به خدای متعال معلول وابستگی ذاتی وجودش به خدای متعال می‌باشد. ظهور فعلی صحیح این کشش و میل در شعاع درک و شناخت درست از وجود خدا امکان پذیر است. نبود فهم مطابق با واقع از الله احیاناً سبب می‌شود که آدمی

وجودی را که خدا نیست به جای خدا بنشانند؛ و به بندگی او مشغول شود؛ مانند: مادی گرایان که گمان کرده‌اند، انسان وابستگی وجودی به اصل ماده دارد. آن‌ها کیفیت زندگی و هدف زندگی را با توجه به این نوع وابستگی تعیین و مشخص می‌کنند.

هدفی که مطابقتی خاص با وابستگی خالص به اصل ماده دارد؛ زیرا باید این قاعده رعایت شود که هدف یک موجود باید با واقعیت وجودی او مطابق باشد و الا هدفی عبث، پوچ و بیهوده است. اگر انسان به‌طور واقع در ظهور و پدید آمدن خویش به طبیعت وابسته باشد، هیچ شکی نخواهد بود که هدف قراردادن طبیعت مطابق با واقع است؛ و هر حرکتی که به طبیعت مادی منتهی نشود بیهوده خواهد بود.

دوره دهم، شماره هفتم / ۳۷

اما عقل از ابتدا، وابستگی وجودی را به موجودی که ذاتش ناداری و نیازمندی است، نفی و محکوم می‌کند و به همین جهت از برگزیدن هدفی که وصول به آن افزایش فقر و نقص وجودی است، نهی می‌کند.

عقل وابستگی وجودی انسان را به خدا ثابت می‌کند و بر این اساس بیان می‌دارد: وابستگی ذاتی به خداوند متعال وابستگی در هدایت و ارشاد را نیز به همراه دارد. برای اینکه انسان موجود در طبیعت، در دام احساس و گرایش‌های مادی محصور نشود و در مصداق هستی محض و خالص اشتباه نکند، دین توسط پیامبران به یاری انسان می‌شتابد و بیان می‌دارد: خدایی که وجودت به او وابسته است؛ یکتا

و واحد است، شریکی ندارد، قدرت و علم او محیط بر هر موجودی است، او مالک و قیوم موجودات است و عقل را که یگانه ظرف درک و فهم دین است، بیدار می‌کند تا انسان با اندیشه عقلانی فهمی صحیح از وجود او حاصل کند؛ و او را هدف ذاتی خویش قرار دهد، زیرا چنین هدفی با واقعیت موجود در ذات انسان سازگار است.

آن کسی که وجود را بخشید قادر به هدایت و بخشیدن کمال و هستی برتر هست. با توجه به قاعده فوق است که حضرت موسی (علیه السلام) در پاسخ فرعون که پرسید: ای موسی پروردگار شما (موسی و هارون) کیست؟

دوره دهم، شماره هفتم / ۳۹

فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى!»^۱

پروردگار ما کسی است که به هر مخلوق و آفریده‌ای، آفرینش شایسته و مناسب آن را عطا فرموده و سپس او را (به نفع و ضررش) هدایت و راهنمایی فرمود. (تا این که مطابق با هدایت الهی در بعد غریزی و دینی عمل کنند).

انسانی که در اصل وجودی به خدای بزرگ وابسته است در شؤون وجودی نیز به او وابسته است و یکی از آن شؤون هدف انسان است. هدفی که هماهنگی با واقعیت وجودی انسان داشته باشد همان هدفی است که خداوند از آفرینش جهان و انسان

داشته است و آن قرار گرفتن مظهر حبّ خداوند است. جهان و انسان در اصل هستی خویش مظهر دوستی خدا هستند؛ و این واقعیت در بردارنده این نکته است که انسان در مرحله افعال، رفتار و اندیشه باید جلوه و ظهوری از حب خدا باشد؛ و تحقق این مطلب در صورتی است که حاکم بر خواسته‌های آدمی، خواسته خدا باشد. اگر وجود و هستی انسان وابسته به خدای متعال است، هدف انسان هم که جدای از ذات هستی انسان نیست و آن هم وابسته به هدف الهی است و هدف الهی همان حبّ ذات اقدس اوست (جل جلاله)؛ و هدف انسان نیز به همین حبّ خداوند وابسته است. هر عمل و فکری باید به حبّ ذات خداوند منتهی شود والا بیهود و پوچ است. هر

دوره دهم، شماره هفتم / ۴۱

علاقه و حب و بغضی که در زندگی است ظهور پیدا می‌کند اگر بازگشت به حبّ الهی داشته باشد وصول به هدف اعلای زندگی حاصل شده است. در غیر این صورت رفتار و اندیشه‌اش از مسیر هستی و حبّ الهی خارج خواهد بود و هرگز به هدف ذاتی و اعلای انسان نایل نخواهد شد. بر اساس همین مطلب و قاعده است که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.^۱ و ستمگران^۲ و کافرین^۳ و مفسدین^۴ را دوست نمی‌دارد؛ زیرا که نیکوکاران داخل در حبّ تشریحی خدا شده‌اند و در مقام اراده و انتخاب راه،

۱. سوره بقره آیه ۱۹۵.

۲. سوره آل عمران آیه ۵۷.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۲.

۴. سوره مائده، آیه ۶۴.

هماهنگ حبّ در نظام آفرینش خویش هستند ولی مفسدین و... با خروج از حبّ تشریحی از رحمت خاص خداوند محروم گشته‌اند و چنین محرومیتی بغض خدا به آن‌ها می‌باشد.

هدف زندگی نهفته در متن آفرینش انسان

است و انسان جدای از آنچه در ذاتش وجود دارد، هدفی ندارد؛ و آنگاه که آن هدف در زندگی مورد توجه قرار گیرد و تلاش انسان برای رسیدن به آن باشد. اخلاقی بر زندگی حاکم خواهد شد که با نحوه آفرینش انسان هماهنگ خواهد بود؛ و این هماهنگی در خُلق و خُلُق، انسانی خواهد ساخت که جز به رشته ارتباطی خود با محبوب حقیقی (خدای

دوره دهم، شماره هفتم / ۴۳

متعال) نمی‌اندیشد و آن رشته ارتباطی فقط دین است.

هر رشته‌ای جز اطاعت و پیروی از دین او سبب گسستگی بین ربّ و مربوب، محبّ و محبوب حقیقی (خدای تعالی) خواهد بود و این گسستگی عین نفی حقیقت خویش است، حقیقتی که جز حبّ الهی نباید باشد.

در ذیل به رشته بین دو هستی اشاره می‌کنیم.

دیدن رشته بین دو هستی

روشن شد که انسان در ذات و حقیقت خویش در جستجوی حقیقت مطلق است؛ زیرا که به حقیقت مطلق **خدای متعال** وابسته است این وابستگی تکوینی و جبری بوده و اراده انسان در آن دخالتی

ندارد. رشته بین هستی مطلق و هستی انسان دوام فیض و بخشندگی و دوام قابلیت انسان در وابستگی به هستی مطلق (خدای جل شانہ) است دین فیض و بخشندگی دیگری است که رشته تشریحی بین خواسته خداوند و پیروی کردن انسان در دو بُعد اندیشه و عمل به نحو ارادی می‌باشد.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛^۱

این همان کتاب (قرآن) است که شک و ریبی در آن نیست، راهنما برای پرهیزکاران است، قرآن که بدون شک (از جانب خداست رشته) هدایت (و پیوند ارادی) برای پرهیزکاران (با خداوند متعال) است.»

دوره دهم، شماره هفتم / ۴۵

مقصود از پرهیزکاران آنانی هستند که به حکم اصل آفرینش خویش تصمیم گرفته‌اند که عمل و اراده خویش را با خواست و اراده خدای متعال پیوند دهند. قرآن هدایت‌کننده آنان به خواست خداوند می‌باشد.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ...»^۱

(ای رسول ما) بگو اگر خدا را دوست می‌دارید پس مرا پیروی کنید. خدا شما را دوست می‌دارد.»

اگر ظهور فعلی حبّ خدا را (که ریشه در جان شما دارد) خواهانید پس به رسول خدا که پیام‌آور

۱. سوره آل عمران آیه ۳۱.

دین خداست، اقتداء کنید که ربط مجسم (در علم و عمل) بین شما و خداست. او رشته محبت در بعد ارادی بین شما و خداست و با اطاعت از او انحراف عملی و اندیشه‌ای از خواسته خداوند نخواهید داشت.

ربط ارادی به خداوند متعال درگرو پذیرش دین و عمل به آن است به نحوی که خروج از دین و عدم پذیرش مساوی با قطع رابطه تشریحی با خداوند است؛ و قطع این وابستگی با قطع فیض خاص الهی را به همراه دارد، آن فیضی که سبب کمال و هستی برتر در شعاع پذیرش دین و عمل صالح می‌شود. واسطه در فیض تشریحی خداوند دین است که

دوره دهم، شماره هفتم / ۴۷

واسطه در پیوند حبّ بین دو هستی - انسان و خدا - می‌باشد.

جمله «هدی للمتقین» ظهوری واضح دارد در این‌که دین واسطه در هدایت آنانی است که تصمیم گرفته اند خویشتن را از سقوط در بعد حیوانی و جسمانی برهانند و به ندای فطرت توحیدی خویش پاسخ دهند. ولی آنان‌که چنین شرطی را در خود ایجاد نکرده‌اند و زمینه هدایت را فراهم نیاورده‌اند و غافل از وابستگی وجودی خویش به خدا هستند و به تعبیر قرآن مجید: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا؛^۱

بلکه دلهای کافران از این قرآن یا شناخت
دین یا... در غفلت است، [دین و قرآن واسطه در
هدایت آنها نخواهد بود].»

و دین که ربط و رشته پیوند بین دو هستی در
بعد ارادی است خودش امری وجودی است. امری
که انسان را در بعد اندیشه و عمل تسلیم خواسته
خدا می‌کند و به همین جهت انسان دیندار کسی
است که در مقام رضا و تسلیم قرار گیرد^۱ و در مسیر
هستی باشد و در بعد اندیشه و عمل به خداوند
متعال اتصال ارادی داشته باشد. خروج انسان در مقام
اعمال ارادی از پوچی و لغو بودن درگرو دین‌داری

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «الدین شجرة أصلها

التسليم و الرضا» شرح غرر، ج ۱.

دوره دهم، شماره هفتم / ۴۹

اوست زیرا هر عمل و صفتی که پیوند باخدا نداشته باشد، فقط امری اعتباری و مجازی است که بقایایی ندارد و امر اعتباری و مجازی محض و خالص بدون اتصالش با مبدأ کمال وسیله‌ای برای کمال و رشد انسانی نمی‌تواند باشد، زیرا که خودرنگی از کمال انسانی را به همراه ندارد و آنچه دور از کمال انسانی باشد، ایجادکننده زمینه شرافت و هستی برتر و قرب خدا نیست. زمانی امور اعتباری و مجازی فراهم آورنده قابلیت نایل شدن به کمال برتر است که پیوندی با حقیقت داشته باشد و پیوند ارادی با حقیقت جز از راه ایمان و دینداری حاصل نمی‌شود. بر اساس همین مطلب است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: کسی که دین

روزی او شود خیر دنیا و آخرت روزی او شده
است.^۱

و بر همین اساس است که فرمود: کسی که
دین خدا را به سرگرمی و بازیچه بگیرد خدای
سبحان او را داخل در جهنم می‌کند که همیشه در
آن باشد.^۲ و با در نظر گرفتن همین نکته مهم است
که خداوند در قرآن فرمود: «ما عندکم ینفذ و ما عند
اللّه باق؛^۳

۱. شرح غرر، ج ۵، ص ۳۱۲، ش ۸۵۲۳.

۲. شرح، ج ۵، ص ۴۲۵، ش ۹۰۲۹.

۳. سوره نحل، آیه ۹۶.

دوره دهم، شماره هفتم / ۵۱

آنچه نزد شماست، محو می‌شود و آنچه نزد
خداست (از ثواب و رحمت در اعمال خیر) باقی
می‌ماند.»

دینداری سبب می‌گردد که نفس انسان ظرف
صفات هستی^۱ و کمال شود. چنانکه خروج از دین
راستین سبب می‌شود که نفس، حرکتی در جهت
خلاف واقعیت تکوینی و فطرت انسانی خویش
داشته باشد و محل صفات نقص قرار گیرد، صفاتی
که آدمی را از رفعت و بلندی در نزد خدا پائین آورده

۱. منظور از صفات هستی، صفاتی هستند که نقص وجودی را
از نفس زایل کرده و به آن کمال می‌بخشند، چون شکر که
زایل کننده کفر و ناسپاسی و عفت که زایل کننده نهتک و
بی‌پروایی در ارضاء خواسته‌های نفسانی است.

و هستی‌اش را ضایع می‌کند چنانکه
امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مورد تکبر فرمود:

«التکبر یضع الرفیع؛^۱ تکبر (در برابر خدا و

خلق) شخص بلند مرتبه را پست می‌کند.»

«التکبر یُظهِرُ الرَّذِیْلَةَ؛^۲ تکبر فرومایگی را ظاهر

می‌سازد.»

«آفَةُ الشَّرَفِ الْكِبْرُ؛^۳ آفت شرف (بزرگی و

بلندی مرتبه) تکبر کردن است.»

و در مورد غش و خیانت فرمود:

۱. شرح غرر، ج ۱، ص ۸۲، ش ۳۱۱.

۲. شرح غرر، ج ۱، ص ۱۴۱، ش ۵۲۳.

۳. شرح غرر، ج ۳، ص ۹۸، ش ۳۹۱۹.

دوره دهم، شماره هفتم / ۵۳

«الغش سجيّة المردة؛^۱ غش (و صاف نبودن با

مردم) خصلت سرکشان است.»

و راجع به عجب (خودبینی) فرمود:

«العجب آفة الشرف؛^۲ خودپسندی آفت شرف

و سبب نقص یا زوال آن است.»

«اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان

ضعف عقله؛^۳

نازیدن مردبه خویشن دلیل نقصان و

عنوان سستی عقل اوست.»

۱. شرح غرر، ج ۱، ص ۱۱۵، ش ۴۲۱.

۲. شرح غرر، ج ۱، ص ۲۳۳، ش ۹۴۰.

۳. شرح غرر، ج ۲، ص ۱۰۹، ش ۲۰۰۷.

و درباره آز و طمع فرمود: «أَعْظَمُ النَّاسِ ذُلًّا
الطَّامِعِ الْحَرِيصِ الْمُرِيبِ»^۱

بزرگ‌ترین مردم از روی خواری، طمع‌کننده
حریص مریب (مضطرب) است.»

و نیز فرموده: «حَاصِلُ الْمَعَاصِي التَّلَفُ»^۲
نتیجه گناهان تلف (و هلاکت اخروی و
محرومیت از سعادت) است.»

روایات فوق به وضوح و روشنی دلالت دارد بر
این‌که صفات رذیلت سبب سقوط و فروافتادن انسانی
است که قدرت دارد با دین‌داری بر مرکب شکوه و
جلال هستی خویش بنشیند و به جمال و صفات

۱. شرح غرر، ج ۲، ص ۴۵۳، ش ۳۲۶۵.

۲. شرح غرر، ج ۳، ص ۴۰۷، ش ۴۹۱۳.

دوره دهم، شماره هفتم / ۵۵

حق، خویشتن را بیاراید. علتِ رذایل و پستی‌ها در نفس جز خروج شخص از مسیر دین نیست. زیرا که دین اطاعت از خدا و اتصال ارادی به مبدأ خوبی‌ها و هستی‌ها است و خروج از دین، قطع پیوند ارادی با مبدأ زیبایی‌ها و کمال‌ها می‌باشد. طبق همین قاعده امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود:

«عَلَيْكَ بِطَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»^۱

فرمان‌برداری خدا را ملازم باش پس
به‌راستی که اطاعت خدا بر هر چیزی افزون و برتر
است.»

۱. شرح غرر، ج ۴، ص ۲۳۹، ش ۶۱۲۶.

و نیز فرمود: «الطاعة حرز»^۱ اطاعت فرمان‌برداری (از خداوند متعال) حرز و پناه از گمراهی دنیوی و عذاب اخروی است، جمله «فاضله علی کل شیء» به این معنا نیست که اگر پیروی از خدا با روی آوردن به غیر خدا را مقایسه کنی، آنچه از نظر سنجش برتری دارد طاعت خداست و طاعت غیر (که در عرض پیروی از خداست) خوب است. بلکه معنای جمله «فاضله علی کل شیء» این است؛ اطاعت از خدا بر هر اطاعتی برتری دارد به نحوی که اطاعت غیر لغو و پوچ است و دارای هیچ‌گونه حسن و زیبایی نیست؛ زیرا اطاعتی که در عرض اطاعت خدا باشد. مذموم و بد است و سبب فروافتادن انسان

دوره دهم، شماره هفتم / ۵۷

در اسفل سافلین ظلمت و گمراهی می‌شود. بلی حسن پیروی از غیر، نهفته در بازگشت آن به اطاعت از خداست (مانند پیروی از رسول و معصوم و افراد شایسته و حکیم و آنانی که به صدق و راستی دعوت می‌کنند) ملاک فاضل بودن طاعت، حرز و حفاظت انسان از سقوط در نقص و پستی است و چنین ثمره‌ای در پیروی از خدا و آنانی می‌باشد که خداوند راضی به پیروی آنهاست^۱ و پیروی از غیر خدا و از آنان که اطاعتشان خلاف و ضد اطاعت خداست، خالی از چنین ثمره‌ای است، زیرا چنین طاعتی خروج از مسیر هستی و حق است.

۱. «من یطع الرسول فقد اطاع الله» سوره نساء آیه ۸۰، «و ما

ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله» سوره نساء، آیه ۶۴ .

قرآن از زیان چنین طاعتی پرده برداشته،
می‌فرماید:

«يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا
أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا
سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَاصَلُّوْنَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا إِنهْم
ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنهْم لَعْنَا كَبِيرَا!»^۱

در آن روز که صورت‌های آن‌ها در آتش
(دوزخ) دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان
می‌شوند و) می‌گویند: ای کاش خدا و پیامبر را
اطاعت کرده بودیم و گفتند: پروردگارا به‌راستی ما
از بزرگان و پیشوایان (فاسد) خود پیروی کردیم
پس ما را به راه ضلالت و گمراهی کشاندند. توای

دوره دهم، شماره هفتم / ۵۹

خدا عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن
و غضب شدید گرفتارشان گردان.»

«وَإِنْ تَطَعْ أَكْثَرَ مِنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنِ
سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا
يَخْرُصُونَ!»^۱

و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند
اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، آن‌ها
تنها از گمان پیروی می‌کنند.»

در این آیه علت پیروی نکردن از غیر خدا را
چنین بیان کرده که آنان از ظنّ و گمان پیروی

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۶ - آیات ۲۸ سوره کهف - ۵۲، سوره
فرقان - ۱، ۴۸، سوره احزاب و ۸، ۱۰ سوره قلم، نهی می‌کند
از اطاعت اشخاصی که خارج از حقیقت دین هستند.

می‌کنند. و اشخاصی که بر اساس گمان و خیالات واهی خویش سخن می‌گویند. مطالبشان مطابق با واقع نیست لذا فرمود: «أَنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» اینان جز گزاف و تخمین و بی‌ربط‌گویی چیزی ندارند. اطاعت از اینان پیوند با پندارها و گمان‌هایی است که ثمره‌ای جز فنا در مادّیت و دور شدن از خدا ندارد.

هستی پنداری

آن‌هایی که وجودی غیر از وجود خدای متعال را محور زندگی و حیات دنیوی قرار داده‌اند افرادی هستند که در پندارهای بافته نفس خویش فرورفته‌اند. موجود محدود، ناقص و وابسته را به‌جای نامحدود، کامل و مستقل مطلق نشانده‌اند؛ و چنین گمان می‌برند که در شعاع بافته‌های ذهنی خویش ره به

دوره دهم، شماره هفتم / ۶۱

سعادت خواهند برد و خواسته‌های نامتناهی نفس خویش را برآورده خواهند ساخت. در صورتی که قادرند، با تعقل صحیح در امور و مسائل بفهمند که سامری و پیروان او با جدا شدن از خدای موسی خدای همه مردم و جهان و روی آوردن به گوساله‌پرستی نه تنها ره به جایی نبردند بلکه مرز دین و شرف را به روی خود بستند و آن قدر تنزل کردند که از گوساله ساخته شده دست سامری پست‌تر گشتند؛ و چه زیبا قرآن در مورد آنها فرمود:

«و اِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ...»^۱

به یادآورید آن زمانی که موسی به قومش
گفت: ای قوم من؛ شما به سبب انتخاب گوساله
پرستی به خودتان ستم کردید...»

و ظلم به نفس بدان جهت است که آن را از
جایگاه واقعی اش که خداپرستی باشد خارج کرده و
در جایگاه دون شأن آن گذاشته اند، گوساله پرستی
دون مقام و مرتبه انسانی است؛ و به همین جهت
ظلم و ستم به نفس می باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره بهاء نفس

فرمود:

«لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا

بها؛^۱

دوره دهم، شماره هفتم / ۶۳

برای نفس‌هایتان قیمتی جز بهشت نیست آن

را به جز بهشت نفروشید.»

کسانی که به اعمال و اندیشه‌هایی روی می‌آورند، که نفس را به دوزخ می‌کشاند، به خویشتن ظلم کرده‌اند. زیرا که آن را با پوچی برابر کرده‌اند، برابر با دنیایی کرده‌اند که در مقابل گوهر پرارزش وجود انسانی هیچ ارزشی ندارند. ولی این‌رو آورندگان به غیر خدا چنین گمان برده‌اند که دنیا جایگاه امن، آرامش، خلود، عزت و سعادت ابدی است؛ و آن را به جای بهشت نهاده‌اند، در صورتی که دنیا چنین وجودی نیست و اعتقاد به چنین وجودی برای دنیا جز هستی پنداری چیز دیگری نمی‌باشد.

شکی نیست که انسان طالب زیباییها، خوشیها، برتریها، قدرت، علم، محبت و... است و هیچ انسانی در جهت خسران خود گام نمی نهد و لکن احیاناً روی عدم آگاهی صحیح و با لجاجت و فروفتادن در بعد احساس و کنار گذاشتن عقل، به مسائلی روی می آورد که واقعیت ندارد و تأمین کننده خواسته‌های والای او نیستند ولیکن او به اشتباه چنین می پندارد که حرکتی در متن واقعیت‌ها دارد. قدرت مادی، خوشی‌های زودگذر محبت‌های شهوانی و... مسائلی هستند که انسان را در خواسته‌های وجودی او حمایت نمی کنند، زیرا محدودند، فانی‌اند، زودگذرند. فرعون، نمرود و قارون و هر انسان دارای قدرت سیاسی، اقتصادی و... هرچند گمان می برد که دارای

دوره دهم، شماره هفتم / ۶۵

قدرت است و می‌تواند زیبایی‌های دنیوی را به استخدام خود درآورد ولیکن انسانی است فرومانده در استعداد انسانی و سر درآورده از حیوانیت، که در مقابل کوچک‌ترین حادثه مادی تاب مقاومت و صبر ندارد و خود را می‌بازد و برای نجات خویش به هر جنایتی چنگ می‌زند تا شاید راه چاره ای بیابد. ناچیزترین مسأله مخالف با ایده اش را نمی‌تواند تحمل کند و در برابر آن با ضعف و زبونی به مکر و حيله چنگ می‌زند تا شاید خود را از آن برهاند.

انسان‌های فرورفته در هستی پنداری، نفسشان تهی از صفات عالی انسانی چون جود، کرم، شرافت، حریت، تواضع، فتوت، عفو و بخشش و... است و چنانچه عملی از آن‌ها رنگ صفتی از صفات انسانی

داشته باشد؛ و به عبارت دیگر هرچند از ظاهری زیبا برخوردار باشد لکن باطنش پلید است، زیرا در جهت میلی از امیال شهوانی اوست و دیگر این که جنبه مصلحتی دارد نه جنبه انسانی و آن صفت انسانی به عنوان وسیله برای وصول به پندارهای واهی نفس اظهار شده است. نه این که نفس مزین به آن باشد و از حیث منشأ فعلی شایسته شده باشد.

سؤال: چرا انسان با خروج از دین و اتصال

اندیشه ای و عملی در بُعد اراده به غیر خدا سبب می شود که فهمی غیرواقعی، ظنی و پنداری نسبت به هستی، جهان، انسان زندگی و برنامه آن داشته باشد؟

*** پاسخ:** فهم و درک صحیح از هر امر و مطلبی

از چند طریق ممکن است، حاصل شود.

دوره دهم، شماره هفتم / ۶۷

* الف: مشاهده حسی.

* ب: استدلال‌های عقلی که بر مقدمات بدیهی

تکیه داشته باشد.

* ج: منبع معصوم و مطمئن. د: شهود حقیقت.

در حقایق معنوی و انسانی و درک مبدأ غیب و

پرده برداشتن از کنه وجود جهان و انسان، مشاهده

حسی بکار نمی‌آید زیرا محورش واقعیت‌های مادی

است اما نتیجه تفکر عقلانی فهمی کلی از حقایق

است که کافی برای داشتن فهم صحیح از جزئیات

مسائل اخلاقی، فقهی، فرهنگی، اعتقادی نیست و اما

شهود حقیقت برای افراد بسیار اندکی - آن هم پس از

ریاضت‌ها و تلاش‌های عملی در جهت تزکیه نفس -

حاصل شده و می‌شود. شهود حقیقت پس از آن است

که انسان به درک آن حقیقت از طریق عقل و یا منبع معصوم رسیده باشد. بنابراین تنها راه برای پیدا کردن راه صحیح زندگی دور از وهم، پندار و ظن وجود منبع معصوم و مطمئن است. که منحصر در انبیاء و رسولان و ائمه اطهار(علیهم السلام) است.

افراد خارج شده از دین و مسیر دینی از شهود حقیقت به طور قطع محروم اند؛ زیرا عرفان واقعی در سایه اتصال خالص ارادی به خداوند متعال حاصل می شود؛ و شخص خارج شده از دین و یا سست اراده در دین موفق به وجود داشتن چنین کمالی نیست؛ و او قطع رابطه با منبع معصوم و مطمئن نیز دارد و فرآورده های فکری اش را یا از ابزار حسی به دست می آورد که قطعاً معرف واقعیت های معنوی نمی تواند

دوره دهم، شماره هفتم / ۶۹

باشد و یا از استدلال‌های عقلی کشف می‌کند که بر فرض یقین بودن آن‌ها، چند نقص دارد:

۱. او هر چند از طریق عقل به کشف مفاهیم کلی رسیده است لکن از درک جزئیات بازمانده است.

۲. مسائل عقلی مسئولیت آور نیست و او احساس مسئولیت در برابر معلومات عقلانی خویش نمی‌کند؛ زیرا فهم یک مطلب از طریق عقل پدیده‌ای علمی است اما تقدسی که مسئولیت ساز باشد ندارد. به همین جهت است که انسان جداشده از دین (وحی، ایمان و مبدأ غیب و قرآن، رسول و امام معصوم) در پندارها فرو می‌رود و آن‌ها را در مکان واقعیت‌های علمی می‌گذارد و پایه و اساس زندگی

کردن قرار می‌دهد، در صورتی که پندار و گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»^۱

و بیشتر آن‌ها جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند (در حالی که) گمان هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند) خداوند آنچه انجام می‌دهند آگاه است.»

و از آن جهت که افراد پندار گرا، افرادی غافل هستند، قرآن مجید به هم‌نشینی و معاشرت با آنانی که در مسیر دین حرکت می‌کنند و در تمام اوقات

دوره دهم، شماره هفتم / ۷۱

خدا را می‌خوانند امر فرموده و از اطاعت گروه غافل و پندار گر نهی کرده است و ظالمین و خارج شدگان از دین را به جهنم تخویف نموده و ایمان آورندگان و داخل شدگان در دین را به بهشت وعده داده است.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ
زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا
وَاتَّبَعِ هَوِيَهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛^۱

با صبر و شکیبائی با کسانی همراه باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند و چشمهای خود را، به خاطر زینت زندگی دنیا، از آنها برمگیر و از کسانی که قلبشان

۱. سوره کهف، آیه ۲۸ الی ۳۱.

را از یاد خود غافل ساختیم و هوا و هوس خود را پیروی می‌کنند و کارهایشان افراطی است، اطاعت مکن.»

«وَقُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»^۱

بگو این دین یا قرآن حق است از سوی پروردگارتان، هرکسی می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می‌خواهد کافر گردد، ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم

دوره دهم، شماره هفتم / ۷۳

که سراپرده‌اش آن‌ها را از هر سو احاطه کرده است و اگر فریادرسی و تقاضای آب کنند آبی برای آن‌ها می‌آورند همچون مس گداخته که صورت‌ها را بریان می‌کند، چه بدنوشیدنی است و چه بد جای آسایش و محل اجتماعی است»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ... نعم الثواب و حسنات مرتفقا؛^۱

به حقیقت کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ما پاداش نیکوکاران را ضایع

نخواهیم کرد، آنان کسانی هستند که بهشت
جاودان اختصاص به آنها دارد بهشت‌هایی که
نهرها از زیر درختان و قصرهایشان جاری است...
چه نیکو پاداش و چه نیکو جای آسایشی است.»

پایان